روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

دوشنبه • ۲۵ اسفند ۱۳۹۹ • ۱ شعبان ۱۴۴۲ • ۱۵ مارس ۲۰۲۱
سال هجدهم • شماره ۳۹۶۳ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۳ • اذان مغرب ۱۸:۳۰
اذان صبح فردا ۴:۵۰ • طلوع آفتاب ۶:۱۴

fardashargh@gmail.com

روزنامه فردا

نور نوشت

بارش سنگین برف و کولاک در خراسان شمالی باعث مسدودشدن چند محور اصلی این استان شد. عکس: پیمان حمیدی‌پور، میزان

پرنده آبی

پتوهای مهاجر

سرمای وحشتناک تگزاس سبب شد تا درباره یکی از شناخته‌شده‌ترین وسایل ما مردم این گوشه زمین سخن گفته شود. صبحی طاها در تیک‌تاک با انتشار ویدئویی از خود و پتوی گل‌گلی‌اش گفت که می‌خواهد از تنها دلیلی که سبب شد به راحتی این سرما را پشت سر بگذارد، تشکر ویژه کند.

حالا نیویورک‌تایمز گزارشی درباره علاقه‌مندی ساکنان کشورهای عرب درباره این پتوها منتشر کرده است.

طاها که خود را «فقط یک آمریکایی مسلمان» می‌نامد، در کانال یوتیوب خود با ۲۵۰ هزار دنبال‌کننده گفته است: «این پتوها نجات‌دهنده واقعی هستند؛ حتی وقتی بخاری ما خاموش شد و به معنای واقعی کلمه، سرمای هوا احساس می‌شد، این پتو گرمابخش بود. من زیر آن گرم شدم و گرم ماندم. اگر تا به حال فقط تخت خود را با این روتختی‌های کاملا نرم تزیین می‌کردید، حالا بدانید گرمای آنها شگفت‌انگیز است». برای این پتوها نامی مشخص و مشترک وجود ندارد؛ برخی آنها را پتوی گل‌گلی، برخی دیگر پتوهای بومی، برخی پتوی نرم و برخی مانند طاها آن را پتوهای مهاجر می‌نامند. اما آنها فراتر از پتو هستند. برای تعداد انگشت‌شماری از فرهنگ‌ها همچون جهان عرب، برخی از نشانه‌ها مانند حلقه‌ای برای اتصال است و این پتوها نیز از آن نقاط وصل‌اند. پتوها با نقش‌های بزرگ، با طیفی از رنگ‌های متنوع شناخته می‌شوند. آنها یادآور فرش‌های رنگارنگ ایرانی است که کف خانه‌ها را می‌پوشاند یا مجموعه‌ای از پارچه‌های خوش‌رنگ‌ولعاب که در بازارهای بدون سقف می‌توان دید. اغلب از پارچه‌های پلی‌استر خیلی نرم ساخته می‌شوند که معمولا برای محصولات کودک استفاده می‌شود، با شکل ظاهری و نرمی منحصربه‌فردی که طرفداران بسیاری دارد. فرح القاسیمی، هنرمند اماراتی- لبنانی مستقر در نیویورک، به خبرنگار نیویورک‌تایمز گفته است: «من فکر می‌کنم آنها اشیای زیبایی هستند». او حدود ۱۰ پتو دارد و همیشه دوروبر او هستند؛ مثلا روتختی‌اش یادآور بهاری است که با آبرنگ طراحی شده است و رنگ‌های صورتی، سبز و... برآن پاشیده شده با روبالشی‌های نه‌چندان هماهنگ. او می‌گوید: «وقتی روی آن می‌نشینم، احساس می‌کنم در یک باغ رؤیایی هستم؛ تداعی‌کننده آغوش گرم یک فرشته است». او می‌گوید هرچند مادرش سلیقه آمریکایی‌تری دارد، اما خانواده بزرگش همیشه در گوشه و کنار خانه تعدادی از این پتوها را دارند.

لانا کسبه، ۳۰ساله، یک زن فلسطینی-آمریکایی ساکن واشنگتن که اخیرا ازدواج کرده، دو پتو با خود آورد تا به مجموعه پتوهای شوهر مصری خود اضافه کند. پدرش حداقل شش پتو دارد و مادرش هم یک جفت. آنها در سفرهای جاده‌ای، در پیک‌نیک و شب‌های زمستان سراغ این پتوها می‌روند. حتی در اینجا هم پای شبکه نتفلیکس با یک لیوان ثعلب گرم، می‌توان شبی رؤیایی را خلق کرد. سلما جابری، ۲۵ساله، وقتی برای سفر حج به مکه رفته است، چنین پتویی را کادو گرفته، اما خانواده‌اش ۴۰ سال قبل، وقتی از سوریه مهاجرت می‌کردند، یکی برای خود آورده بودند. القاسمی، مالک یک فروشگاه فلسطینی در هیوستون است و تجارت پتو دارد. مجموعه القاسمی خریداران مختلفی در گوشه و کنار آمریکا و حتی در داخل نیویورک دارد. قیمت آنها حدود ۳۰ تا ۵۰ دلار است، البته انواع گران‌تری هم هست که تا ۲۰۰ دلار قیمت دارند. راینا ماراکچی، ۲۵ساله، چندی پیش هنگامی که به کشور زادگاهش سفر کرده بود، هفت پتو با طرح‌های مورد علاقه‌اش انتخاب کرد، اما می‌توانست فقط یکی از آنها را بیاورد. عمویش که تولیدکننده‌ای در طنجه است، گفته پتوها را به امانت نگه می‌دارد. او مشتریانی در کشورهای آفریقا و بعضی نقاط اروپا دارد. البته مثل همیشه چین یک رقیب بزرگ است. درحالی‌که این پتوها در کارخانه‌هایی مانند عموی ماراکچی و توزیع‌کنندگان بزرگی مانند سانتامورا در مصر برای سراسر خاورمیانه تولید می‌شوند، رقبایی در چین و کره نیز جزء صادرکننده‌های این پتوها هستند؛ صادراتی که توانسته به خانه‌های اسپانیایی‌ها و روس‌ها راه پیدا کرده و به‌عنوان یک یادگاری فرهنگی در سراسر جهان سفر کند. پس از اینکه طاها در پست تیک‌تاک از این پتوها گفت، با استقبال زیادی روبه‌رو شد؛ بیش از ۱۷۰ هزار نفر آن را پسندیدند و برخی از تجربیات خود گفتند. او در پست بعدی گفت: «من خبر نداشتم این یک وسیله مشترک جهانی است. من به‌عنوان یک فلسطینی -فیلیپینی می‌دانستم در گوشه‌گوشه فلسطین می‌توان آن را پیدا کرد».

حتی طرفدارانش گاهی اوقات آنلاین می‌شوند تا با علاقه پرشور از این پتوها بگویند. یکی نوشته بود: «شاید آنها زشت باشند، اما صد میلیون برابر راحت‌تر هستند».

در واقع این پتوها، دهه‌ها برای بزرگ‌ترین مناسبت‌های زندگی مانند عروسی یا تولد کودک هدیه داده می‌شدند.

هرچند این پتوها ناگهان در صفحات اجتماعی به‌عنوان نشانه‌هایی از قرن گذشته ظاهر شدند، اما طرفداران بی‌شماری در گوشه و کنار جهان دارند. عکسی از هومر سیمپسون در حال چرت‌زدن با برخی از آشناترین نقوش این پتوها، مانند گل‌های بزرگ یا ببرهای تک‌رنگ و گورخرها، جزء دیده‌شده‌ترین‌ها است. یا سال گذشته در واشنگتن‌پست، سالوان جورجس، برنده جایزه پولیتزر، یکی از این پتوها را به‌عنوان پس‌زمینه‌ای برای داستانی درباره خواهر و برادر عراقی در میشیگان استفاده کرد که پدر و مادرشان به دلیل کووید۱۹ درگذشتند. اخیرا نیز در برنامه تلویزیونی از خاورمیانه که در نتفلیکس پخش می‌شود، در صحنه زندان، هرکسی یکی از این پتوها را دارد. هرچند در شبکه‌های اجتماعی از این پتوها زیاد سخن گفته شده، اما خریدن آنها برای کسانی که علاقه‌مند هستند، چندان آسان نیست. یکی از مصاحبه‌شوندگان می‌گوید: «آنچه درباره آنها واقعا باورنکردنی است، تلاش بی‌نتیجه برای یافتن آنها در آمازون است. واقعا امکان خرید اینترنتی نیست. آنها جزء معدود مواردی هستند که باید حضوری خریداری شوند».

زنان

سایه ستم

همین چند روز پیش بود که روز جهانی زن در کشورهای مختلف جهان برگزار شد. از کشورهایی مانند افغانستان و سوریه که زنان تحت بیشترین فشارها قرار دارند تا کشورهای اروپای شمالی که به دنبال دستیابی به حقوق برابر و تبعیض مثبت هستند. افغانستان در حالی روز زن را پشت سر گذاشت که در پی ادامه خشونت شبه‌نظامیان در افغانستان، فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران اعلام کرد بیش از ۳۰۰ زن روزنامه‌نگار در این کشور به دلیل «نگرانی‌های امنیتی» شغل خود را کنار گذاشته‌اند. کمیته ایمنی روزنامه‌نگاران افغانستان نیز گزارش داده که موج اخیر «قتل‌های هدفمند» به‌عنوان یکی از دلایل اصلی توقف کار زنان عنوان شده است و «روزنامه‌نگاران زن باقی‌مانده در رسانه‌ها خواستار اجرای اقدامات ایمنی بیشتر برای ادامه کار هستند» و شماری از کارفرمایان رسانه‌ها در افغانستان «ادعا می‌کنند به دلیل ترس از امنیت آنها، دیگر نمی‌توانند روزنامه‌نگاران زن را استخدام کنند». مطالب متعددی درباره ازدواج زودهنگام دختران انگلیسی و همچنین در معرض خشونت قرارگرفتن آنها منتشر شد. سازمان ملل نیز چنین گزارشی درباره وضعیت زنان سوری در اردوگاه‌های مختلف ارائه داده که حقایق تلخی را بیان می‌کند. سوریه از ماه مارس ۲۰۱۱ دچار بحران شده، بیش از ۲۵۰ هزار نفر کشته و افزون بر ۱۱ میلیون نفر دیگر آواره شدند. ایندیپندنت براساس این گزارش تحلیل ارائه داده است. زنان سوری که پدر، برادر و همسر خود را از دست داده و ناگزیرند مسئولیت نگهداری و تأمین معاش فرزندان را بر عهده بگیرند و همین‌طور ناگزیر به مهاجرت شده‌اند؛ برای مثال، تخمین زده می‌شود که در حدود ۵۰ درصد از خانواده‌های سوری که در یونان پناهنده شده‌اند، زنان اداره امور زندگی را بر عهده دارند و هر زن باید از پنج نفر دیگر از جمله کودکان و بستگان کهن‌سال مراقبت کند. خدمات اجتماعی و امنیت اردوگاه‌های پناهندگان در اغلب کشورهای پناهنده‌پذیر، از جمله کشورهای اروپایی، تأسف‌آور است. نبود برق و رعایت‌نشدن حریم خصوصی، شرایط خطرناکی را برای زنان و کودکان ایجاد می‌کند، حتی برخی از زنان سوری علاوه بر اینکه در فضای باز خارج از چادر می‌خوابند، برای اینکه مجبور به رفتن به دستشویی نشوند، سعی می‌کنند تاآنجاکه ممکن است در خوردن و نوشیدن امساک کنند. طبق گزارش کمیساریای عالی پناهندگان، در طول سفر، بسیاری از زنان پناهنده مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند اما اغلب سعی می‌کنند وقوع چنین حوادثی را فاش نکنند. با درنظرداشتن همین وضعیت مادران سوری در اغلب موارد دختران خود را در سنین بسیار پایین مجبور به ازدواج می‌کنند؛ به‌طوری‌که در بیشتر موارد، شوهر حداقل ۱۰ سال از همسرش بزرگ‌تر است. در نتیجه، دوران کودکی و تحصیلات دختران قبل از رسیدن به مرحله طبیعی، پایان می‌یابد و بارداری خطرناک در سنین پایین آغاز می‌شود؛ درحالی‌که چرخه خشونت در خانواده و فقر، همچنان ادامه دارد. تداوم این وضعیت با وجود چالش‌های آن، منجر به افزایش تدریجی مستقل‌بودن و توانمندی زنان شده است. در نتیجه، زنان بیشتری مشغول کار شده یا مشاغل کوچک و غیررسمی راه‌اندازی کرده‌اند؛ حتی در برخی از مناطق سوریه، زنان حدود ۹۰ درصد نیروی کار کشاورزی را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این، شمار زیادی از زنان سوریه در زمینه‌های آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و صنایع دستی فعالیت می‌کنند. زنان سوری همچنین با وجود چالش‌ها و خطراتی که روزنامه‌نگاران با آن روبه‌رو هستند، حدود ۵۴ درصد نیروی کار در بخش رسانه‌ها را تشکیل می‌دهند. هرچند در سمت‌های کلیدی رسانه‌ها هم برابری جنسیتی رعایت نمی‌شود. بااین‌حال برای بسیاری از سازمان‌های غیردولتی که در اردوگاه‌های پناه‌جویان سوری فعالیت دارند، روشن است که دسترسی زنان به مراقبت‌های بهداشتی اساسی عملا محدود است. میزان زادوولد و آمار مرگ‌ومیر نوزادان در این اردوگاه‌ها به طرز دردناکی بالاست. علاوه بر این، شیوع کم‌خونی در میان زنان و کودکان به طور نامتناسبی افزایش یافته است.

آکادمی

قانون و انضباط

بابک زمانی
نورولوژیست

■ افتخار حضور در جلسه‌ای از بزرگان و تصمیم‌گیران را دارم که دارند درباره آینده طب غیرحضوری (دورا پزشکی) بحث می‌کنند. کارشناس دانشمند که معلوم است مدت‌ها وقت صرف تهیه گزارش کرده است شمه‌ای از پیشرفت‌ها در این زمینه با اتکا به منابع خارجی را ارائه می‌دهد و با استفاده از منابع خارجی برنامه برخورد با این پیشرفت را به طور کامل عرضه می‌کند. از این‌همه اطلاعات جمع‌آوری‌شده تعجب می‌کنم. بسیار عالی است، فقط یک نکته بی‌اهمیت در آن مفقود است؛ اوضاع فعلی ما در این زمینه و به‌خصوص بحران طب بالینی که گریبان‌گیر سیستم سلامت در کشور ماست! به طور ساده یعنی اینکه آن تحلیل و برنامه را می‌توان برای یک کشور اسکاندیناوی پیشرفته هم نوشت و ارائه داد، برای بنگلادش و ایران هم می‌توان عین همین مطالب را گفت. این واقعیت ساده که یک ویزیت ایرانی که اساس طب بالینی است از هیچ لحاظی شبیه یک ویزیت استاندارد بین‌المللی نیست و با این تعرفه‌ها نمی‌تواند باشد، راهی در این تحلیل ندارد. این احتمال که این ویزیت‌های نازل ثبت‌نشده، کوتاه‌مدت و نسخه‌محور، در طب غیرحضوری و تلفنی به چه روزی خواهند افتاد، جایی در این تحلیل ندارد.

■ در جمع دیگری از دوستان هستیم. بحث آموزش پزشکی مطرح است. دو نفر از کارشناسان دانشمند درباره آخرین روش‌های آموزش پزشکی سخنرانی می‌کنند. باز هم تفاوتی نمی‌کند که این گزارش را برای گینه بیسائو تهیه کرده باشند، برای ایران، ترکیه یا فنلاند. گزارش آکنده است از اصطلاحات تخصصی به شکل اختصاری که تا در ذهن معنی کنی رشته کلام از دستت درمی‌رود، اما دریغ از کوچک‌ترین اشاره‌ای به این واقعیت آشکار که سیستم آموزش تخصصی ما با آن امتحان فوق‌بشری حافظه برتر، کار اجباری به اسم آموزش، دیوار چین تفاوت‌های قبل و بعد از تخصص، نبود هیئت علمی متنوع و کافی و نبود چرخش بین‌المللی، در یک قیاس بین‌المللی تبدیل به یک موجود عجیب‌الخلقه شده است.

■ وبیناری است درباره نحوه توزیع واکسن کرونا؛ بازهم کارشناس مربوطه بعد از بحث زیبایی درباره بحران کرونا و ضرورت قسط و عدالت برنامه اولویت‌بندی تزریق واکسن را به اطلاع همه می‌رساند و بلافاصله درخواست پرسش و پاسخ می‌کند. هیچ کس حتی نمی‌پرسد برنامه شما با توجه به شرایط خاص کشور ما چگونه باید پیاده شود؟ چه برآوردی از مشکلات پیش‌رو دارید؟ در بخش‌های خصوصی که تاکنون هیچ‌گونه نظارت کیفی نکرده‌اید در سیستم‌های دولتی‌ای که درگیر تنگدستی شدید و بوروکراتیسم هستند چطور؟ برای تخطی از دستورالعمل‌ها چه واکنشی اندیشیده‌اید؟ برای ساخت اخلاقیاتی مناسب برای این روند دشوار چندماهه یا چندساله چه اقدامات فرهنگی‌ای در پیش دارید؟ کسی نمی‌پرسد چرا از مهم‌ترین چالش روبه‌رو شروع نمی‌کنید؟ جالب‌ترین نکته آنکه وقتی با همه این کارشناسان به طور خصوصی صحبت می‌کنید متوجه می‌شوید همه آنها به این بحران‌ها و مشکلات معترف‌اند و آنها را قبول دارند اما بلافاصله اضافه می‌کنند؛ «خب این مسائل را که نمی‌توان با سرعت حل کرد» و این احتمال را هم که بتوان با برنامه‌ریزی مناسب قدمی هرچند کوتاه به سمت اصلاح آن زیرساخت‌ها برداشت نادیده می‌گیرند. جامعه‌شناسی، اخیرا لفظ «جَلّاس» را برای کسانی که عمده وقت خود را در جلسات صرف می‌کنند به کار برده بود. منش «جَلّاسی» در حال حاضر عبارت است از تهیه دستورالعمل‌ها یا قوانینی برای اصلاح امور بدون کوچک‌ترین تلاش برای شناخت نظم (order) جاری آنها (به بیان «فوکو» اقتصاد درونی در فیزیک این روابط) بدون تلاش برای درک قانون‌مندی‌هایی که علی‌رغم اراده افراد باعث بروز مشکلات شده‌اند، بدون نظرپردازی در مورد آن حدی از اصلاح که در این سیستم‌ها قابل تصور و امکان‌پذیر است، بدون تلاش برای ارزیابی توانایی‌هایمان و مهم‌تر از همه بدون راه‌اندازی مکانیسم نظارتی‌ای که با بازخوردهای مداوم ما را از حصول نتیجه مطمئن کند و اطلاعاتی ارزشمند در شناخت قانون‌مندی‌های پیش‌گفته فراهم کند. با همه اینها، جَلّاسان جزء گران‌بهاترین ذخایر ما هستند؛ کافی است به آنها اجازه دهید تنها مشکلات را ببینند و تنها برای کلیدی‌ترین مشکلات راه‌حل بدهند و به آنها آموزش و اجازه دهید هیچ ملاحظه‌ای نکنند؛ تنها آن زمان است که شاهد تمام توانایی‌های ایشان خواهید بود.

سلیقه

جنس بنجل

تورج صابری‌وند

اینکه دانشگاه‌های هنر، دیزاین درس می‌دهند، یک ادعای بزرگ است و محتوای‌شان برای دیزاین یک اعتراف بزرگ است. ادعایی بزرگ است از آن نظر که دیزاین یک رشته مستقل است که همسایگی‌اش با علوم اجتماعی و انسانی و استراتژی و تولید بسی بیش از هنر است و نگه‌داشتن دیزاین در دانشگاه‌های هنر و حرفی از آن علوم و آن دانش‌ها نزدن، نادیده‌گرفتن موضوع‌های اصلی دیزاین است. دیزاین را محدود به هنر کردن سلب واقعیت آن و جعل هویت آن است. اینکه در قرن ۱۷ دیزاینری در جهان وجود نداشت و هنرمندان تنها کسانی بودند که می‌توانستند کارهایی شبیه کارهای دیزاینرهای امروز را انجام دهند، دلیل کافی نیست که امروز هم هنرمندان و دانشگاه‌های هنر با همان شیوه‌های همان قرن‌ها دیزاین را بر دست بگیرند. نگاهی به محتوای آموزشی دانشگاه‌های هنر که برای دیزاین تدارک دیده، نشان می‌دهد رویکرد دانشگاه‌های هنر به دیزاین نه‌تنها نسبتی با علوم همسایه دیزاین ندارد؛ بلکه در خود دیزاین هم چندان عمیق نشده است. محتوای آموزشی رشته‌های دیزاین اعتراف بزرگ دانشگاه‌های هنر است که از دیزاین سر در نمی‌آورند. هیچ درس تئوریکی در این رشته‌ها نیست که درباره نظریه‌های دیزاین حرف زده باشد. نه‌تنها نظریه‌های دیزاین در آنها نیست بلکه اساسا بسیاری از درس‌ها درباره دیزاین نیست، بخش عمده‌ای از درس‌های نظری درباره هنر است: تجزیه‌وتحلیل هنرهای بصری، آشنایی با تاریخ هنر، هنر و تمدن ایران، آشنایی با رشته‌های هنر معاصر. اعجاب‌آور است، دانشگاه‌ها تاریخ و حکمت و نظریه هنر درس می‌دهند تا از دانشجویان بخواهند که صندلی و علامت و برچسب دیزاین کنند! دانشگاه‌های هنر چطور می‌توانند توضیح دهند که چه نسبتی بین هنرهای معاصر و سنتی و برچسب یک نوشابه وجود دارد؟ حرف‌های عمومی‌ای از این دست که «یک دیزاینر باید بداند که در گذشته‌اش چه بوده و با الهام از آن دیزاین کند» یک حرف عامیانه و غیرآکادمیک است. موضوع بر سر این است که دانشجویان دیزاین آموزش نمی‌بینند که چطور باید به موضوع دیزاین «فکر» کنند و با چه فرایندی دیزاین کنند. کسی به آنها درباره شیوه کار دیزاین نمی‌گوید اما به آنها می‌گویند که رامبراند و کاشی‌کاری مسجد شیخ لطف‌الله و مکتب‌های مینیاتور را باید بلد باشید و آن وقت فارغ‌التحصیل‌شده‌ها وارد جامعه می‌شوند و در سر کار به آنها می‌گویند برچسب و بطری نوشابه دیزاین کنید. آن موقع در آن تنهایی، دیزاینر چطور باید کارش را شروع کند؟ چه چیزی را از مکاتب مینیاتور و رامبراند باید بداند؟ نابلدانه شروع می‌کند به اتودکردن و مدیری هم می‌آید و از نظر بی‌سلیقه‌اش چیزهایی می‌گوید و نتیجه می‌شود کشوری چنین بددیزاین.

شاید مهم‌ترین محتوای این رشته‌ها نزد خودشان «مبانی هنرهای تجسمی» است. خود اسم «هنرهای» تجسمی است. آن وقت برای رشته‌های «دیزاین» درس داده می‌شود. شبیه به اینکه مبانی فیزیک را به‌عنوان مبانی رشته شیمی درس دهند. اگر کسی اندکی دیزاین بداند، می‌داند که هیچ اغراقی در این جمله نیست. هنر و دیزاین ممکن است شباهت‌هایی با هم داشته باشند اما دو رشته کاملا مستقل‌اند. حتی اگر در باهاوس هم چنین تلقی‌ای داشتند. موضوع این نوشته نقد باهاوس نیست، موضوع نقد دانشگاه‌های هنر است که پس از گذشت یک قرن هنوز بی‌هیچ تغییری همان‌طور فکر و همان‌طور عمل می‌کنند. جز اینها، هرچه هست، همه «کارگاه» هست و در نهایت تعجب این اسمی که خود دانشگاه‌ها بر آن نهاده‌اند «کارگاه گرافیک» و «کارگاه طراحی صنعتی». این اسم خود اعتراف دیگری است. اگرچه در چارت‌های دانشگاه این درس‌ها یک واحد نظری هم دارند اما همه می‌دانیم که محتوای این درس‌ها درواقع این است که استادی سر کلاس چند چیز درباره موضوع می‌گوید و دانشجویان شروع می‌کنند بر اساس مبانی هنرهای تجسمی کارکردن، استاد می‌بیند و پیشنهادهایی برای بهبود می‌دهد. دانشجو موافق نیست اما استاد می‌گوید «همین کاری را که گفتم انجام بده تا نمره‌ات را بدهم». این دیزاین نیست، این نابلدی دانشگاه‌های هنر است. ایده کارگاه در باهاوس شکل گرفته بود اما فکر گروپیوس این بود که دانشجویان با روش‌های ساخت آشنا شوند. درحالی‌که امروز کارگاه‌ها درواقع درس‌های اصلی رشته‌های دیزاین است. محتوایی که دانشگاه‌های هنر به دانشجویان در طول چهار سال می‌فروشند، هیچ ربط جدی‌ای به دیزاین ندارد. محتوای دانشگاه‌های هنر برای رشته‌های دیزاین جنس بنجلی است که در بسته‌بندی محصول دیگری فروخته می‌شود. جز چند درس معدود درباره تاریخ خط و تاریخ محصول، محتوای کارآمد دیگری در این رشته‌ها وجود ندارد. این حرف تکراری که دانشجویان رشته‌های دیزاین یک‌صدا می‌گویند ما هیچ در دانشگاه نیاموختیم، به سبب همین محتواست.

ادامه دارد

*** از آنجا که «طراحی» معادل فارسی Drawing است و از Design معنای دیگری جز Drawing مراد است، پس در متن‌های فارسی Design را دیزاین می‌نویسیم.**

رسانه

مطبوعات در سال ۹۹ چه نمره‌ای می‌گیرند؟

پژمان موسوی

● سال ۱۳۹۹ با تمام سختی‌ها و فرازوفرودهایش به روزهای پایانی خود رسیده است. سال نو که ازقضا قرن نو هم با آن رقم می‌خورد، از چند روز دیگر آغاز می‌شود و این ما هستیم و انتظار سالی مبهم و سرشار از بیم و امید. سال ۱۳۹۹ به دلیل شتاب تحولات در آن، در چند حوزه متفاوت اما متناظر، قابل ارزیابی و تحلیل است؛ یکی از این حوزه‌ها که به جد واجد نقد، بررسی و تبادل‌نظر است، حوزه رسانه‌های مکتوب است؛ حوزه‌ای که در سال ۹۹، در کنار تمام مشکلاتی که از قبل با آن روبه‌رو بود، با مشکلی بزرگ به نام «کرونا» هم دست‌به‌گریبان شد و حیاتش به تمامی در معرض حذف و نابودی قرار گرفت. سال ۹۹ برای رسانه‌های مکتوب از روزنامه‌ها گرفته تا مجلات، سالی سخت و طاقت‌فرسا بود؛ در این سال، بی‌ثباتی قیمت کاغذ و افزایش هر دم افزون آن، بسیاری از نشریات را به تعطیلی کشاند، بسیاری را به کاهش تعداد صفحات مجبور کرد، زمینه اخراج و تعدیل بسیاری از خبرنگاران و کادر فنی و حرفه‌ای روزنامه‌ها و مجلات را فراهم کرد، افت کیفی آنها را سبب شد و در بسیاری موارد نظم و ترتیب انتشار آنها را به مخاطره انداخت. در این سال، فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی با تمام قدرت و زرق‌وبرقشان به مصافی سخت با مطبوعات کاغذی آمدند و تلاش کردند مخاطبان آنها را در سبد روزانه خود قرار دهند. پلتفرم‌های مجازی نیز در این سال رقیبی دیگر بودند که از چند جهت مطبوعات کاغذی را در منگنه گذاشتند و مستقیم و غیرمستقیم تلاش کردند این ذهنیت را که دوران مطبوعات و رسانه‌های مکتوب گذشته است، تقویت و تداعی کنند. در این سال تعدادی روزنامه‌نگار مهاجرت کردند، تعدادی رخ در نقاب خاک کشیدند، تعدادی از حرفه روزنامه‌نگاری به هرچه غیر از آن بود اسباب‌کشی کردند و تعدادی هم علیه آن شمشیر کشیدند و تمام‌قد به مصافش رفتند. با تمام اینها و در سالی که «سال کرونا» بود، مطبوعات کاغذی چه دستاوردهایی داشتند؟ چه نمره‌ای می‌گیرند و معدل عملکرد آنها چه عددی را نشان می‌دهد؟

به نظر می‌رسد همین که روزنامه‌ها و مجلات در روزگاری که مجموعه نیروها، حذف آنها را نشانه گرفته بود، ماندند و منتشر شدند (یعنی مخاطب داشتند)، خودش به تنهایی یک «اتفاق» بود. اتفاقی که نشان داد مطبوعات کاغذی در روزگار جولان فضای مجازی، هنوز هم دارای پایگاهی گسترده بین مخاطبان و جایگاهی مستحکم بین تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان است. ماجرا به «فقط بودن و ماندن» هم البته ختم نشد؛ چراکه در این سال آنها که به دنبال تحلیل، پرونده، تفسیر، تمرکز، خواندن متن‌های استوار با نثری قوی و دلنشین بودند، مقصدی جز مطبوعات کاغذی نداشتند. روزنامه‌ها با صفحات لایی و فیچر و مجلات با ویژه‌نامه‌ها و شماره‌های مهمی که در این سال منتشر کردند، به‌خوبی به این نیاز پاسخ دادند. کافی است به شماره‌های امسال مجلات قدیمی و مجلات جدیدی که در سال ۹۹ انتشار خود را آغاز کردند، نگاهی کنیم تا صحت این ادعا به‌روشنی اثبات شود. همین تلاش‌ها بود که امسال هم مخاطبان نشریات مکتوب را با افت‌وخیزهای مقطعی، نه‌تنها حفظ کرد، بلکه در مواردی بیشتر هم کرد. عملکرد مغشوش و حاکمیت دروغ و شایعه در فضای مجازی نیز دلیل دیگری بود که مردم را به این جمع‌بندی رساند که هنوز هم «دقت» مهم‌تر از «سرعت» است و روزنامه‌نگاران حرفه‌ای، با تمام محدودیت‌هایشان، هنوز مرجع معتبرتری برای مراجعه هستند تا ادمین‌های ناشناخته و آماتور فضای مجازی. تمام اینها البته با قبول این پیش‌فرض است که هنوز هم روزنامه‌ها و مجلات ضعف‌های بسیار دارند و باید تلاش بیشتری را برای حفظ مخاطبان پیشین و جذب مخاطبان تازه به کار ببندند. زمان تحقق این پیش‌فرض هم ازقضا همین سال ۱۴۰۰ است؛ چراکه به نظر می‌رسد شیب مشکلات و تلاش رقبای تازه‌نفس در سال نو، سیر صعودی داشته باشد و مطبوعات کاغذی را بیش از پیش به گوشه رینگ ببرد. ما که به «امید» زنده‌ایم، امیدوارم شما هم همراه ما و کوشش‌هایمان باشید.

تجربه

ماسک‌ها؛ بمب پلاستیکی

● هر دقیقه سه میلیون ماسک صورت بیرون انداخته می‌شود. این خبری است که بسیاری را نگران کرده است. در حال حاضر هیچ روش مشخصی برای بازیافت ماسک وجود ندارد و بسیاری از آنها پس از دورریختن به طبیعت می‌روند. به گفته یک دانشمند و فعال محیط زیست «ماسک‌های صورت یک بمب پلاستیکی هستند». کارشناسان هشدار می‌دهند که هر دقیقه سه میلیون ماسک به بیرون پرتاب می‌شود و به عنوان ناقل سموم، در محیط عمل می‌کند. این دورریختن‌ها بدون امکان بازیابی سبب شده تا کارشناسان خواستار ایجاد روش‌هایی برای بهبود فناوری‌ها در راستای استفاده از ماسک‌ها شوند.